

۱۲ سال «بچگی» طولانی‌ترین فرایند ساخت یک فیلم



«بچگی» فیلمی که ۱۲ سال در حال ساخت بود، داستان پسری به نام Mason (میسن) را بیان می‌کند که نقشش توسط الار کولترین از زمانی که شش سالش بود، ایفا شد. اکنون پس از تکمیل فرایند بلندمدت فیلم، ریچارد لینکلینتر و الاز از این همکاری خود می‌گویند. ریچارد لینکلینتر و الاز کولترین، ستاره ۱۹ ساله فیلمش، با نگاهی سرشار از طمأنینه و آرامش به رویدادهای پیش روی خود می‌نگرند، چنان‌که گویی مانند یک پدر و پسر هستند که از با هم بودن لذت می‌برند. این رابطه آن‌ها شاید در تاریخ فیلمسازی نظیری نداشته باشد. «بچگی» فیلمی غیرعادی و شگفت‌آور است که از زمانی شروع شد که الاز شش ساله بود و زمانی به پایان رسید که تبدیل به یک جوان ۱۸ ساله شده بود. لینکلینتر ۱۲ سال زندگی او را با والدین جدانشده‌اش در فیلم به تصویر کشید. هر سالی که به پایان می‌رسید آن‌ها وقایع جدیدی را از سر می‌گذراندند. چیزی که در شیوه خود یک امر خانوادگی بود. تنها نمونه‌ای که می‌توان از لحاظ مدت فیلمبرداری با آن مقایسه کرد، مستندی بود که شبکه بی‌بی‌سی از بچه‌های هفت ساله و تبدیل شدن آن‌ها به انسان‌های بالغ تهیه کرده بود و البته آن هم فقط هفت سال طول کشیده بود. از سوی دیگر، آن اثر مستند بود و این فیلم است و این دو تفاوت بسیاری دارند.



آمیخته از وحشت و لذت، با خودم می‌گویم او، من هستم؟ در واقع فقط به خاطر این که در کوشم خوانده‌اند که آن پسر، من هستم باورم شده که خودمم و گرنه اگر برای اولین بار ببینم باور نمی‌کنم که آن پسر می‌تواند خود من باشد. از روند فیلم چیز زیادی را به یاد نمی‌آورم. وقتی با این تصویر روبه‌رو می‌شوم که من همان پسر کوچکی هستم که در گذر سالیان اینقدر تغییر کرده‌ام، اندکی وحشت و جودم را می‌گیرد که چگونه گذشت که چیزی را نمی‌توانم به یاد بیاورم. الاز بیشتر قسمت‌های فیلمبرداری را از یاد برده است. او حتی وقتی ۱۲ سالش بوده را هم نمی‌تواند کامل به یاد بیاورد، اما واقعا حس خوبی است که یکی پیدا شود و تمام دوران کودکی‌ات را فیلمبرداری کند و تو تا آخر عمر خاطرات کودکی‌ات را با تصویر برای خودت داشته باشی. در دوران نسل ما که دوربین نبود. عکسش را هم به زور پیدا کرده‌ایم، آن هم فقط یکی. خوش به حال خارجی‌ها.

الاز پسری بود مثل این که می‌خواست خودش باشد، او نازک نارنجی بزرگ نشده بود. می‌خواست روی پای خودش بایستد



به جز کمی کهولت و با به سن گذاشتی می‌توان در او مشاهده کرد. به نظر می‌رسد اگر کسی نداند گمان می‌کند این‌ها پدر و پسرند و سال‌ها در کنار هم علاوه بر زندگی، کار هم کرده‌اند و حالا آنچه مهم است تجربه ای دو از این فیلم است. با الاز شروع کنیم. او می‌گوید: «وقتی صحنه‌های خودم را در فیلم می‌بینم، نمی‌دانم، حس عجیبی به من دست می‌دهد. حسی



بازرگانی و یک فیلم مستقل بازی کرده بود: «من بچه‌های زیادی را دیده بودم که همه شبیه هم بودند و هیچ کدام از آن‌ها با این پسری که الان اینجا نشسته هیچ تفاوت ظاهری نداشتند. او بسیار خوش‌رو بود، اندیشناک می‌نمود، کمی مرموز بود و اندکی لطیف بود. من از چیزی که او درباره‌اش حرف زد، خوشم آمد. بالاخره طرز فکرش جواب داد و من او را از بین آن همه بچه انتخاب کردم. بقیه بچه‌ها هم خوب بودند. همه چیزی که بود، انتخاب بین هنری بودن و اجتماعی بودن بود. بچه‌هایی بودند که در خانواده‌ای ورزشکار بزرگ شده بودند یا در خانواده‌های اشرافی رشد یافته بودند و به خودشان و خانواده خودشان افتخار می‌کردند. الاز پسری بود مثل این که می‌خواست خودش باشد، او نازک نارنجی بزرگ نشده بود. می‌خواست روی پای خودش بایستد.»

لینکلینتر گفت که الاز مرموز و لطیف بود. ما این ویژگی‌ها را دقیقاً در فیلم هم از او می‌بینیم. به نظر می‌رسد او اصلاً نقش بازی نکرده بلکه در واقع خودش بوده است. طبیعی بودن، کلید کارهای لینکلینتر است. چیزی که الاز به خوبی توانسته از عهده آن برآید. اما امروز تبدیل به جوانی شده که صندل می‌پوشد و جین به پا دارد و حلقه‌های هم به بینی‌اش آویزان کرده است. این‌ها نشانه‌های استقلال هستند؟ صدایش در مرحله کلفتی بعد از بلوغ است و به هیچ چیز فکر نمی‌کند و ذهنش آزاد آزاد است. در طرف دیگر، لینکلینتر قرار دارد که همچنان مدل سابق خود را حفظ کرده و اندک تغییری

لینکلینتر کارگردان و نویسنده‌ای بر کار است که ۱۷ فیلم مختلف ساخته است. نخستین فیلم او «بچ و منگ» درباره دبیرستانی‌های آمریکا بود که در سال ۱۹۹۳ ساخت. آخرین فیلمش هم «برنی» بود که در سال ۲۰۱۱ ساخته شد، زندگینامه‌ای درباره یک پیرزن ثروتمند که تصمیم به قتل او دارند. این فیلم بعد از سه‌گانه‌ای بود که توانست او را در سینما مطرح کند. فیلم‌های او عموماً از تم‌هایی چون زندگی، کار، عشق و اخلاق بر خور دارند. سه‌گانه با فیلم «پیش از طلوع آفتاب» شروع می‌شود. فیلمی که در سال ۱۹۹۵ ساخته شد و درباره مواجهه رومانیک دو جوان، یکی آمریکایی (تان هاوک) و دیگری فرانسوی (جولی دلی) در قطار وین است. در فیلم بعدی، یعنی «پیش از غروب آفتاب» این دو یکدیگر را در پاریس ملاقات می‌کنند و نهایتاً سوئمن قسمت آن «پیش از نیمه شب» مربوط به ازدواج آن‌ها در میانسالی است. به نظر می‌رسد زمان گذر آن، مفهوم مرکزی فیلم‌های او را تشکیل می‌دهد. سؤال‌هایی که او معمولاً می‌پرسد این است که: چگونه می‌توان با گذر زمان کنار آمد؟ ما در اینجا چه می‌کنیم؟ این‌ها می‌گذارند و به سؤال ابتدایی به صورتی متفاوت جواب می‌دهد: ما با گذر زمان زندگی می‌کنیم.

فیلم در جایی شروع می‌شود که «میسن» شش ساله با چشمان سبز مایل به خاکستری به روبه‌رو خیره شده است. مادرش، اولیویا (آرکت) از او درباره این که چرا در کلاس بی‌توجهی نشان می‌دهد، می‌پرسد. مثل این که او در مدرسه دائم با مداد و مدادتراشش ور می‌رفته است. علی‌رغم این‌ها، این بچه با استعداد است و از طرفی می‌خواهد همانی باشد که خودش می‌خواهد نه آنچه والدینش می‌خواهند و این بیان‌کننده عضل است که بچه‌ها عموماً با والدین خود دارند. والدین او می‌خواهند «میسن» با کتاب رشد کند. الاز از این زمان خود، یعنی شش سالگی‌اش و چگونگی ورودش به این فیلم چیزی یادش نمی‌آید اما لینکلینتر کاملاً واضح اولین ملاقات‌شان را بازگو می‌کند. او به دنبال پسری می‌گشت که تجربه بازیگری داشته باشد و الاز قبلاً در چند پیام

برف روب، فیلمی پساآخرالزمانی با درونمایه‌ای پوچ‌گرایانه

کارگردان کرای، بون جانگ هو در داستانی علمی-تخیلی قطاری را به تصویر می‌کشد که از عصر یخبندان عبور کرده و سرنشینان پروتئین آن، قصد انقلابی دیگر دارند. این فیلم که اخیراً در جشنواره ادینبورگ به نمایش در آمد، کاری است به زبان انگلیسی از کارگردان خوب کرای که قصد ادامه دادن راه بزرگانی از کرده مثل کیم کی دوک را در عرصه‌های جهانی دارد. قلم اصلی داستان از این قرار است که قطاری از زمین خسته ملغز شده و راهی برای نجات سرنشینان از این فلاکت‌کنده می‌جوید. شاید بتوان ترجمه نام فیلم را «نقوذکننده در برف» عنوان کرد که بی‌تناسب هم نیست. فیلمی که به خوبی در ژانر خود پرداخته شده و بخش‌های نامیدکننده را با بهترین تصاویر سینمایی به نمایش می‌گذارد. ماده اصلی فیلم زمانی فرانسوی به نام «لو ترانسپرتیز» است. کارگردان و نویسنده فیلم، بون جانگ هو است که بیشتر به خاطر فیلم هیولایی کره جنوبی با نام «میزبان» شناخته می‌شود. بازیگران تلفیقی از نژادهای مختلف هستند که عبارتند از: کریس ایوانسز (بازیگر فیلم کاپیتان آمریکا)، سانگ کانگ هو ستاره کره‌ای، بازیگر برنده جایزه اسکار اوکتایا اسپنسر و تیلدا سویتون، جان هارت و جیمی بل از بریتانیا. تم داستان از این قرار است که پس از عصر یخبندان دوم تمام انسان‌هایی که زنده مانده‌اند، در داخل یک قطار عظیم‌الجثه از سیاره یخ‌زده، قصد فرار دارند. این قطار با اصول طبقاتی شدیدی بین انسان‌ها تقسیم شده است. از هم‌سر ابتدای داستان، در میان پروتوریای (کارگران) کشیف با هم روبرو به هم ریخته، انقلاب در بین آن‌ها از طریق کورتیس ایورت (ایوانسز) و دستیار وابسته‌اش، ادگار (بل) برانگیخته شده است. هدف فوری آنان دوام آوردن و سرانجام راه یافتن به بخشی از واگن‌های قطار است که توسط گاردهای اسلحه به دست محافظت می‌شوند و از ورود کارگران به آن بخش جلوگیری می‌کنند. کورتیس ایورت در یک سخنرانی اعلام می‌کند: «در تاریخ تا بوده همین بوده که طبقات فرودست و پروتوریای را تحت ستم و انواع فشارها قرار داده‌اند و این طبقه هم که از حق خود آگاهی نداشته، به این زور گویی گردن نهاده است. همواره آنان از زندگی کردن در آسایش و آرامش منع شده‌اند، از حضور یافتن در مکان‌هایی که ثروتمندان و بورژواها در آن ترددی می‌کنند، منع شده‌اند و در تاریخ استثمار شده‌اند. اما اکنون که این طبقه زحمت‌کش به حق خود آگاه شده، باید حق خود را از زورگویان و صاحبان زر و زور و تزویر بازپس بگیرد. دیگر رنج کشیدن بس است. ما چیزی برای آن دست



صحنه‌ای از فیلم برف‌روب

دادن نداریم. این را بفهمیم که دیگر لوله تفنگ هیچ پلیسی ما را نخواهد ترساند... با این سخنان، ایورت، کارگران را به متحد شدن فرامی‌خواند. از سوی دیگر علاوه بر تم پساآخرالزمانی، فیلم از یک درونمایه‌ی ژورژ و پوچ‌گرایانه که بیشتر با ساموئل بکت شناخته می‌شود نیز برخوردار است. در واقع کارگردان و نویسنده‌گان سعی کرده‌اند بخش‌هایی از تفکرات ساموئل بکت را هم در داستان پیاده کنند. حالتی که بین همه سرنشینان و بازماندگان حکمفرماست و امیدیه به هیچ چیز ندارند و خود را نابودشده می‌پندارند. به هر حال این گامی بزرگ در سینمای کره است که توانسته تا این حد خود را به سینمای دست اول جهان برساند؛ سینمایی که حرف‌های زیادی برای گفتن دارد.

خبرروز

موسیقی متن فیلم هم باید جزو موسیقی کلاسیک محسوب شود

رئیس رویال آلبرت هال (یکی از بزرگ‌ترین سالن‌های جهان که در لندن واقع شده و هر ساله مشهورترین آهنگسازان، کنسرت‌های خود را در آن برگزار می‌کنند، ضمن این که جایزه ویزه‌ای نیز برای آن در نظر گرفته شده است. این سالن در سال ۱۸۷۱ توسط ملکه ویکتوریا ساخته شد) در اظهار نظر اخیر خود گفته است: تمام آهنگسازی که موزیک فیلم‌ها را می‌سازند باید در کنار موسیقیدان‌های کلاسیک نظیر موتسارت، بتهوون، چایکوفسکی و... قرار بگیرند. بر این اساس از این پس موسیقی فیلم‌هایی مثل پدرخوانده، داستان عشق، سسه رنگ، گلادیاتور و... باید به عنوان موسیقی کلاسیک محسوب شوند. جاسپر هوپ، مدیر اپرای رویال آلبرت هال معتقد است موزیک فیلم‌ها جزو بهترین آثار نوشته شده کلاسیک هستند بنابراین باید در کنار آثار بزرگانی چون موتسارت و بتهوون قرار گیرند و هم‌تراز آثاری چون اپرا و باله محسوب شوند. بر اساس این ادعا که مردم هنوز موسیقی متن فیلم را به عنوان یک ژانر نمی‌شناسند، وی معتقد است با قرار دادن موزیک فیلم در زیرمجموعه آثار کلاسیک می‌توان از محبوبیت این نوع از موسیقی حتی برای جذب هر چه بیشتر مخاطبان به سمت موسیقی کلاسیک استفاده کرد. هوپ اخیراً برنامه‌ای تدارک دیده که قرار است کنسرتی بر اساس موسیقی فیلم‌ها برگزار شود. او می‌گوید این آثار مردن در واقع ادامه آن دسته از آثار مرغوبی هستند که در اعصار گذشته نوشته و اجرا شده‌اند. آثار گذشته‌ای که صدساله معمولاً برای اپرا و باله نوشته می‌شدند، اما این کارهای جدید نوع توسعه‌یافته آن‌ها هستند و روی جدیدی به روی دنیای موسیقی گشوده‌اند: «آن‌ها در بسیاری از موارد شبیه هم هستند. تنها تفاوت‌شان در این است که موسیقیدان‌های کلاسیک آهنگ‌ها را برای فیلم نمی‌نوشتند که حالا این امر به فیلم‌ها اختصاص یافته است.» برخی از بزرگ‌ترین آهنگسازان مثل چایکوفسکی، پوچینی، وردی و موتسارت کارهایی را به ثبت رسانده‌اند که اگر چه در گذشته برای اپرا و باله نوشته‌اند، اما اکنون همین‌ها در برخی فیلم‌ها مورد الهام و استفاده قرار می‌گیرند، به خصوص واگنر که اخیراً بسیاری از قطعات او در فیلم‌ها استفاده شده است. او گفت که موسیقی فیلم هنوز توسط منتقدان به عنوان ژانری جدی در موسیقی کلاسیک محسوب نشده است و آنان باید بر این امر توجه بیشتری نشان دهند: «این موسیقی بازگستر بسیار مهیج، رهبران برجسته و آهنگسازان بزرگی اجرا می‌شوند این‌ها واقعا یک موسیقی کلاسیک شایسته و قابل توجه هستند. فکر می‌کنم دلیل آن گاهی اوقات مردم نسبت به آن واکنش منفی نشان می‌دهند، این است که جزو موسیقی محبوب و عامه‌پسند است، چیزی که بیشتر مردم تصور می‌کنند و این موجب نزول درجه موسیقی کلاسیک می‌شود. اما باید توجه داشت که اگر حتی فیلم زیاد هم در خور توجه نباشد، موسیقی آن می‌تواند باز اثرش باشد. این چیزی است که من مدت‌هاست با آن مخالف هستم.» روز جمعه کنسرتی مرتبط با این نوع موسیقی توسط ارکستر فیلارمونیک رویال، در رویال آرتور هال اجرا خواهد شد. پیش از این، سالن میزبان آهنگسازان بزرگی چون هانس زیمیر و هاوارد شور برای اجرای کنسرت بوده است که موسیقی فیلم‌هایی چون اینسپشن، گلادیاتور، آر تیست و... را اجرا کرده‌اند.

تقدیر جشنواره زوریخ از هانس زیمیر

جشنواره زوریخ قصد دارد در دهمین جشنواره سالانه خود به هانس زیمیر، آهنگساز برجسته فیلم‌هایی چون اینسپشن و سه‌مده بتمن ساخته کریستوفر نولان، جایزه یک عمر دستاورد هنری اهدا کند. هانس زیمیر تاکنون بیش از صد آهنگ فیلم ساخته که بسیاری از آن‌ها مورد تحسین قرار گرفته‌اند. از جمله کارهای بزرگ او، آهنگسازی برای فیلم‌هایی نظیر: مرد بارانی، گلادیاتور، دزدان دریایی کارائیب، رمز داوینچی و... است. وی همچنین برای فیلم شیرشاه جایزه اسکار را دریافت کرد. او تاکنون سه جایزه گرمی و دو گلدن گلوب را نیز تمییب خود کرده است و اکنون در حال همکاری با کریستوفر نولان در فیلم جدیدش است.

جایزه یک عمر دستاورد هنری برای مل گیپسون

مل گیپسون کارگردان بزرگ هالیوود، در مراسم جشنواره کار لووی واری حضور یافت تا جایزه یک عمر دستاورد هنری خود را دریافت کند. این کارگردان با بازیگر امریکایی، همچنین درباره کار آتی خود نیز صحبت کرد. وی به تازگی فیلمی را در نیومکزیکو به پایان رسانده است. این فیلم که وی در آن بازی می‌کند و به کارگردانی ژان فرانسویس ریشره، کارگردان فرانسوی ساخته شده، blood father نام دارد. گیپسون درباره این فیلم می‌گوید: «من نقش مرد موتورسواری را بازی می‌کنم که یک دختر دارد و مسائل و مشکلات به سویش هجوم می‌آوردند مجبور است تمام بدبختی‌ها را تحمل کند و از سر بگذراند.»



برادران وارنر در استودیوهای بریتانیا فیلم می‌سازند

خبرهای مختلفی وجود دارد که استودیوهای فیلمسازی بیشتر نقاط آمریکا پر شده‌اند و حتی برای شرکت‌های بزرگی مثل برادران وارنر جان ندارند. بنابراین برادران وارنر تصمیم گرفته‌اند تا استودیوهای بریتانیا را که مدت‌هاست از عصر طلایی خود به دور افتاده‌اند، دوباره راه‌اندازی کنند. تا اوایل دهه ۱۹۹۰ بیشتر استودیوهای فیلمسازی بریتانیا عصر درخشانی را سپری می‌کردند اما از آن موقع به یک‌باره راکد شدند. حالا دوباره با روی آوردن یکی از بزرگترین کمپانی‌های فیلمسازی به نظر می‌رسد رونقی دوباره خواهند گرفت.

فیلم زندگی‌نامه جیمی هندریکس در سینما

فیلم زندگی‌نامه جیمی هندریکس روز پینین مهر فکته تمام‌دوران حرف‌های او ۴۰ سال طول کشید و در همین مدت کوتاه تبدیل به یکی از اثرگذارترین نوازندگان گیتار الکتریک شد. توسط جان رایدلی ساخته شده است. جان رایدلی که اخیراً فیلمنامه «۱۲ سال بردگی» را نوشته بود، کارگردانی این اثر را بر عهده دارد. این فیلم قرار است به زودی در سینماهای بریتانیا به نمایش در آید. بازیگر نقش هندریکس، اندری بنیامین است. جیمی هندریکس که ۲۷ سال بیشتر عمر نکرد در طول ۴ سال توانست تبدیل به یکی از ستاره‌های موسیقی راقی شود.